دریچه

علی رهبری؛ آهنگساز و رهبر نامدار ارکستر ایرانی در سطح جهان:

تحریم‌های غرب با موسیقی چه کرد؟

همدلی| علی رهبری آهنگساز و رهبر بین‌المللی ارکستر که طی سال‌های گذشته مدیریت هنری و رهبری دائم ارکستر سمفونیک تهران را به عهده داشته از تجربه حضور چندماهه خود در مجموعه بین‌المللی مارینسکی سن‌پترزبورگ روسیه با مدیریت والری گرگیف از شناخته‌شده‌ترین رهبران ارکستر دنیا سخن گفت و توضیح داد: طی روزهای پیش رو برای چندمین بار به اپرای مارینسکی سن‌پترزبورگ دعوت می‌شوم تا به‌عنوان رهبر ارکستر دو برنامه مختلف حضور داشته باشم. اپرای مارینسکی سن‌پترزبورگ یکی از مشهورترین مجموعه‌های موسیقی دنیاست که من بعد از سال‌ها دوباره تجربه اجرای در این مکان ارزشمند را دارم.

او افزود: کار ما روی صحنه رفتن است ولی یکی از نکات مهمی که برایم در اجرای مجموعه مارینسکی دارای اهمیت است، حضور در محلی است که بزرگ‌ترین آهنگسازان دنیا چه روسی و چه غربی در این مکان به اجرای برنامه پرداخته و آثارشان را به مخاطب ارائه دادند. افرادی مانند چایکوفسکی، کورساکف، راخمانینف، شوستاکوویچ و بسیاری دیگر از موزیسین‌های برتر دنیا حضور در این مکان ارزشمند را تجربه کردند. پس طبیعتاً این افتخار بسیار بزرگی برای من است که من نیز می‌توانم جزو همین افرادی باشیم که تجربه رهبری ارکستر در مجموعه ارزشمند مارینسکی را داشته‌ام.

این هنرمند ایرانی در ادامه صحبت‌های خود تصریح کرد: آنچه بنده و امثال من در حوزه رهبری ارکستر انجام می‌دهیم، همواره در معرض قضاوت رسانه‌ها، مردم و هنرمندان قرار دارد بر اساس نوع و کیفیت اثری است که پیش روی مخاطبان گذاشته می‌شود. درواقع کار ما به‌مثابه کار یک قالیباف می‌ماند که هم مردم و هم قالیبافان آن را ارزیابی می‌کنند و چه زیباتر وقتی‌که هر دو این طیف از کار شما راضی باشند.

او افزود: شرایطی که برای من طی این روزها پدید آمد و استاد گرگیف راجع به کار من قضاوت کرد برای من یک افتخار بزرگ محسوب می‌شود چراکه وی تصمیم گرفت زین پس از بنده به‌عنوان رهبر مهمان دائم کنسرت‌های اپرای مارینسکی استفاده کند. شرایطی که بعد از حدود ۴۰ سال برای اولین بار است که در زندگی هنری‌ام اتفاق افتاده و پس از توجه ویژه و محبت‌آمیز استاد هربرت فون کارایان رهبر ارکستر فیلارمونیک برلین که روی کارم قضاوت کرد دوباره تجربه مهمی را با استاد گرگیف سپری کردم.

این آهنگساز ایرانی، در رابطه با واکنش‌هایی که پس از حضورش در روسیه با آن روبه‌رو شد، توضیح داد: با توجه به اینکه بنده مدت‌ها پیش افتخار حضور در کشور اوکراین را هم داشتم، طی روزهای گذشته صحبت‌ها و انتقاداتی مطرح شد که چرا در حین جنگ روسیه و اوکراین بنده در روسیه حضور پیدا کردم که باید در جواب منتقدان بگویم اولاً شغل من رهبری ارکستر است و اساساً هم با هیچ تحریمی در دنیا موافق نیستم. چراکه تحریم فقط ضرر به‌جایی زده که هدف نبوده است. بر همین اساس تحریم یک ورزشکار یا یک موسیقیدان در این وانفسا بسیار ناعادلانه است. البته که بنده می‌دانم بسیاری از هنرمندان در کشورهای اروپایی به آقای گرگیف حسادت می‌ورزند و دوست ندارند هم‌وطنان آن با هنرمندی این استاد ممتاز موسیقی بیشتر آشنا شوند. به‌هرحال همان‌گونه که بنده چندی پیش به اوکراین دعوت شدم، به دعوت مجموعه مارینسکی در روسیه حضور پیدا کردم. ضمن اینکه من به روسیه نرفتم، من نزد گرگیف یکی از استادان مسلم موسیقی رفتم، من به شهر چایکوفسکی و کورساکف رفتم که در این شهر بزرگ‌ترین آثار موسیقی را خلق کردند.

رهبری درباره رپرتوار اجرای آثاری که به‌واسطه رهبری او در اپرای مارینسکی روی صحنه رفته و خواهد رفت، توضیح داد: همواره در برنامه‌های مختلفی که به‌عنوان آهنگساز و رهبر ارکستر حضور داشتم تمایل داشتم علاوه بر اجرای رپرتوار آثار آهنگسازان غربی از آثار آهنگسازان شرقی هم استفاده کنم که خوشبختانه در مجموعه مارینسکی با این پیشنهاد من موافقت شد. نکته جالب‌توجه اینکه شخص آقای گرگیف ایران و فرهنگ ایرانی را بسیار دوست دارد و پس‌ازاینکه در کنسرت قبلی به او گفتم تصمیم به اجرای پروژه «چنین گفت زرتشت» به زبان فارسی را دارم از آن استقبال کرد. این در حالی است که تصمیم داریم در کنسرت‌های پیش که نیمی از آثار از آهنگسازان غربی و نیمی دیگر از آهنگسازان شرقی استفاده خواهد شد، آثار هنرمندانی از هندوستان، تاجیکستان و کشورهای شرقی را نیز پیش روی مخاطبان قرار دهیم.

محمدجلیل عندلیبی در پیشباز سالگرد تأسیس مرکز حفظ و اشاعه در گفت‌وگو با همدلی:

توده‌ای‌های رادیو حرمت بزرگان موسیقی را شکستند

همدلی| علی نامجو: دقیق و البته مغرور! اگر بخواهیم یکی از نوابغ موسیقی ایران‌زمین را در دو کلمه توصیف کنیم، شاید بهترین کلمات را برگزیده باشیم. محمد جلیل عندلیبی یکی از ستاره‌های پرفروغ آسمان موسیقی ایران است که به‌واسطه خلق آثار ماندگار و همکاری با بزرگان موسیقی ایرانی، نام خود را جاودانه کرده است. این آهنگساز و نوازنده صاحب‌نام سنتور که همکاری با آوازه‌خوانان بزرگی را در کارنامه دارد، تألیفات متعددی نیز درزمینه موسیقی به رشته تحریر درآورده است. او که در سنندج دیده به جهان گشوده از محضر استادانی چون حسن کامکار و داریوش صفوت تلمذ کرده و البته توانایی نواختن چندین ساز دیگر ازجمله سه‌تار، تنبک، دف، پیانو و فاگوت را دارد. محمد جلیل عندلیبی با اعتمادبه‌نفس بالایی سخن می‌گوید و به خودش، هنرش و کاری که انجام می‌دهد باور دارد. او بی‌تعارف انتقاداتش را مطرح می‌کند و البته گلایه‌هایی نیز دارد. در این مجال و در روزهای عجیبی که شاهد گذشتنشان هستیم، بازخوانی تاریخ موسیقی معاصر ایران و آنچه باعث شد امروز در این نقطه از تاریخ این هنر ایستاده باشیم، می‌تواند برای علاقه‌مندان به این هنر جذاب باشد. محمدجلیل عندلیبی دراین‌باره، صحبت‌هایی را مطرح کرد که پیش‌ازاین نگفته بود؛ حرف‌هایی که خواندنش خالی از لطف نیست و می‌تواند به شناخت بیشتر ما از سال‌های پایانی دهه پنجاه و البته دو تا سه دهه بعدازآن کمک کند. گفت‌وگوی همدلی با این آهنگساز و نوازنده نامدار را در ادامه می‌خوانید:

◄ روزگاری در مدارس این کشور ارکسترهای موسیقی فعال بودند و شما هم کار خود را با عضویت دریکی از همین ارکسترها آغاز کردید و به عالم موسیقی ایرانی معرفی شدید. چه شد که امروزه حتی در تهران هم کمتر چنین پدیده‌ای را داریم که دبیرستانی‌ها بتوانند یک گروه موسیقی درست کنند؟

این مسئله به حکومت و سیاست حکومتی برمی‌گردد. در آن زمان ما زنگ سرود داشتیم و می‌خواندیم. هرکسی که صدای خوبی داشت برای آقا معلم سرودمان آواز می‌خواند.

◄ آن زمان هم چیزی به نام آموزش نت در مدرسه نداشتید؟

نه. اعضای ارکستر را در دبیرستان ما چهار، پنج نفر تشکیل می‌دادیم. بعدها که من به تهران آمدم یک ارکستر بزرگ کودکان درست کرده بودند که فرهاد، برادرم هم در آن ارکستر بود.

◄ بچه‌های دبیرستان‌های دیگر هم چنین گروه‌هایی را داشتند یا تنها دبیرستان شما دست به تشکیل گروه ارکستر زده بود؟

بچه‌های مدرسه ما هنرمند بودند و می‌توان گفت فقط همان یک ارکستر بود. چون من و دوستانم خیلی عاشق موسیقی بودیم. هیچ ارکستر دیگری غیر از ما نبود که آن ارکستر را هم من درست کرده بودم.

◄ از آنجاکه زاده سنندج هستید، چه شد که تصمیم گرفتید به تهران بیایید؟

حدوداً هجده، نوزده‌ساله بودم که به تهران آمدم. من در دو رشته دانشگاهی پذیرفته شدم. یکی مهندسی فنی دانشگاه تهران و دیگری در دانشکده هنرهای زیبا. من در دبیرستان همیشه شاگرداول بودم. بعد به کلاس کنکور خوارزمی در خیابان دماوند تهران رفتم. یادم می‌آید دو سال آخری که در سنندج بودیم، استاد سنتور شدم. ماهی چهارصد تومان در کلاس کامکار می‌گرفتم و در همان سن شانزده، هفده‌سالگی سنتور درس می‌دادم. بعد به تهران آمدم. دو، سه ماه سر کلاس‌های مهندسی مکانیک حاضر شدم، دیدم همه سر خود را تراشیده‌اند و دیگر رشته‌ام را عوض کردم. در همان دانشگاه تهران به دانشکده هنرهای زیبا رفتم. هزینه‌ای نداشت و حتی هرماه دویست، سیصد تومان به ما کمک‌هزینه دانشجویی می‌دادند. من در سال اول دانشگاه شاید در ۱۰ جای تهران درس می‌دادم و از این راه درآمد داشتم. تازه از تهران برای جمیل، بزرگ‌ترین برادرم که در تبریز دانشجو بود پول می‌فرستادم، درحالی‌که چهار سال از او کوچک‌تر بودم. جالب این‌که سال ۱۳۵۲ برای تعلیم سنتور به سراغ من آمدند. آقایی به نام ایزدپناهی در خرم‌آباد بود که من پنج‌شنبه و جمعه هر هفته به آنجا می‌رفتم و کلاس برگزار می‌کردم. حتی شب را هم در اداره فرهنگ و هنر خرم‌آباد می‌خوابیدم.

◄ پس درآمد خوبی داشتید...

بله، یادم نیست دقیقاً چه قدر درمی‌آوردم ولی به‌هرحال ۱۰ جا کار می‌کردم. به‌شدت فعال بودم. خدا به من قدرتی داده که همیشه دوست داشتم شماره یک باشم و همه برایم کف بزنند. این کف زدن‌ها را دوست داشتم. یادم می‌آید زمانی که تازه در سنندج سنتور می‌زدم و «ایران خانم» را اجرا می‌کردم، به خانه ما می‌آمدند و روی پله‌های حیاط بزرگ ما می‌نشستند. من هم سنتورم را درمی‌آوردم و هم درس می‌خواندم و هم سنتور می‌زدم. در سال ۱۳۵۴ هم که به حفظ و اشاعه رفتم.

◄ در مورد مرکز حفظ و اشاعه موسیقی هم برای ما توضیح دهید. این مرکز چگونه تأسیس شد، گزینش آن به چه شکل بود و چه کسانی را جذب می‌کرد؟

درست به یاد دارم که از ۱۰ سال قبل از من، دکتر داریوش صفوت این مرکز را تأسیس کرده بود. من سال ۱۳۵۴ به این مرکز رفتم. یادم هست همان زمان در دانشکده هنرهای زیبا، ساز پیانو را زیر نظر استاد یاد می‌گرفتم.

◄ یادگیری یک ساز غربی کنار یک ساز ایرانی اجباری بود؟

بله، ساز ایرانی که ساز خودم به‌حساب می‌آمد اما یادگیری ساز پیانو هم الزامی بود. یک روز مستر پرژوف بلغاری آمد و گفت «چه کسی دوست دارد با ساز غربی هم آشنا شود؟» من رفتم و فاگوت هم یاد گرفتم. جالب این‌که ردیف‌های سنتور، ساز تخصصی‌ام را با فاگوت می‌زدم. به ارکسترا اپرا هم رفتم و قبول شدم.

◄ یعنی شما باید با یک ساز تخصصی وارد دانشگاه هنرهای زیبا می‌شدید؟ ملاک گزینش، انتخاب ساز ایرانی بود یا غربی؟

فرقی نمی‌کرد. من با سنتور رفته بودم اما یک نفر می‌توانست با ویولن هم بیاید.

◄ کسی می‌توانست به‌طور مثال با کلارینت بیاید؟

بله، اتفاقاً چنین کسی را داشتیم. ویولن، کمانچه و ... هم که فراوان بودند. حتی ترومپت هم داشتیم که رضا درویشی می‌نواخت. او یک سال از من کوچک‌تر بود. باید بگویم که فاگوت، سازی است که می‌توانید به گردن بیندازید و در حین راه رفتن بنوازید. من ردیف‌های سنتور را با فاگوت می‌زدم. به یاد دارم که یک روز دکتر داریوش صفوت، ردیف‌ها را درس می‌داد. دقیقاً یادم می‌آید که یک روز نورعلی خان برومند که نابینا هم بود، آمد و گفت: «اون کیه که داره ساز می‌زنه؟ چه‌جوری می‌زنه؟ با فاگوت؟!» گوش او خیلی قوی بود. نورعلی خان برومند به دکتر داریوش صفوت گفت که او (محمد جلیل عندلیبی) نخبه است. نورعلی خان همیشه نخبه‌ها مانند پرویز مشکاتیان، محمدرضا لطفی، مجید کیانی، علی‌اکبر شکارچی و ... را گلچین می‌کرد.

◄ جالب این‌که هرکدام متعلق به یک‌گوشه از ایران بودید. یکی از کردستان، یکی از خراسان و دیگری از گلستان...

اکثر کسانی که به دانشگاه هنرهای زیبا آمده بودند، شهرستانی بودند که همان‌ها هم پیشرفت کردند. ما تشنه اوج گرفتن بودیم. من اتاقی را با عبدالنقی افشارنیا به‌صورت شریکی اجاره کرده بودم. ساعت پنج صبح از خواب بیدار می‌شدم، بدو از میدان امام حسین به دانشگاه هنرهای زیبا می‌رفتم. چون کلاس پیانو بود و ما زود می‌رفتیم که پیانوها را اشغال کنیم و یاد بگیریم. این صحبت‌ها را اولین بار است که مطرح می‌کنم و پیش‌ازاین جایی نگفته بودم.

◄ به کلاس‌های دکتر داریوش صفوت اشاره کردید که نورعلی خان برومند شما را تحسین کرد...

بله، کلاس سنتورم هم عالی بود چون دکتر صفوت استاد ما بود. من سیر نمی‌شدم و دوست داشتم همه سازها را بزنم. به همین دلیل پیانو و فاگوت را هم یاد گرفتم. بعداً سه‌تار هم زدم و دف هم نواختم.

◄ پس سراغ سازهای آرشه‌ای نرفتید؟

چرا، مقداری ویولن زدم. تقریباً همه سازها را زده‌ام چون آن‌ها را درس داده‌ام. نمی‌توانم ویولن را خوب بنوازم ولی خوب بلد هستم درس بدهم. من حتی کوک جدیدی برای شور سُل را به فرزندم گفتم که خودش از فرط تعجب سکوت کرد.

◄ به مرکز حفظ و اشاعه موسیقی برگردیم. معیار این مرکز این بود که از بچه‌های دانشگاه هنرهای زیبا، بااستعدادترین‌ها را انتخاب می‌کرد. درنتیجه شما و دیگرانی مانند آقایان مشکاتیان، لطفی و ... به این مرکز رفتید. درست است؟

بله، آقای علیزاده، شکارچی، بهمن رجبی، رضا شفیعیان و ... هم بودند.

◄ بعدها اتفاقی در مرکز حفظ و اشاعه افتاد و مخالفت با جریان‌هایی که صبا در موسیقی ایرانی آورده بود، شروع شد. بانی فحاشی‌هایی که به بزرگانی نظیر صبا و علینقی وزیری صورت گرفت، در آن دوران چه کسی بود؟

بانی این کار کسی بود که کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها را به رادیو برده بود. آن‌ها شروع به فحاشی کردند. از سوی دیگر کانونی در سال ۱۳۵۴ تشکیل شد.

◄ یعنی تا پیش‌ازاین سال، جریان مخالف با صبا و وزیری نداشتیم؟

خیر، نداشتیم تا این‌که انقلاب پیروز شد. بعد ویولن ممنوع شد و گفتند فقط تار و کمانچه بزنید. بانی همه این کارها همان شخصی بود که در رادیو حضور داشت.

◄ جماعت مخالف صبا در دکترین خود بحثی را ارائه می‌دادند که موسیقی ایرانی در نت نمی‌گنجد اما در سال‌های اخیر همه آن‌ها کتاب‌های نت به بازار دادند و با نت‌نویسی، کارهای خود را ارائه کردند. این تضاد از کجا سرچشمه گرفت؟

فردی به نام ژان دورینگ داشتیم که موزیسین بود و از فرانسه آمده بود و دوست صمیمی دکتر صفوت محسوب می‌شد. او شاگرد علی‌اکبر خان شهنازی بود و وقتی ردیف میرزا عبدالله را به نت تبدیل کرد، تازه مخالفان به خود آمدند و فریاد و ای‌داد سر دادند. آن‌ها از حرف گذشته خود برگشتند که می‌گفتند صبا به خاطر نت به موسیقی ایرانی خیانت کرده و شیوه آموزش موسیقی ایرانی فقط سینه‌به‌سینه است. همه آن‌ها از ژان دورینگ الگو گرفتند و در حال حاضر کتاب نت دارند. بیشتر آن‌ها مخالف پرویز یاحقی و جلیل شهناز بودند. نوازنده‌های دوران پیش از انقلاب مانند حبیب‌الله بدیعی، گلپایگانی، فرهنگ شریف، جلیل شهناز، محمودی خوانساری، قوامی، شهیدی، بنان و ... شماره یک و تراز اول بودند اما با مسائلی دست‌به‌گریبان شدند که یکی از این اتفاقات، معضلات پیرامون ویولن بود. به همین دلیل بعدها گفتند در ارکسترها فقط باید کمانچه باشد.

◄ ویولن که ایرانی شده و نسبت به کمانچه کامل‌تر بود. چرا تأکید داشتند فقط کمانچه در ارکسترها باشد؟

ویولن ساز خیلی زیبایی هم بوده و هست. خودتان دیدید که نتوانستند ویولن را حذف کنند. در حال حاضر زیباترین موسیقی‌ها با ساز اسدالله ملک، یاحقی و ... ثبت شده است.

◄ فکر می‌کنید جهت‌گیری‌ها کمی تند و عجولانه بود؟

بله، عجولانه بود که در اثر تغییر و تحولات سیاسی و جو به وجود آمده ایجاد شد. خود مخالفان بعد از چند سال متوجه اشتباه خود شدند. آن‌ها در آن زمان حتی جلیل شهناز و فرهنگ شریف را هم قبول نداشتند.

◄ زمانی که مرکز حفظ و اشاعه موسیقی کار خود را با جوان‌ها شروع کرد، شیوه آموزش به چه شکل بود؟

شیوه آموزش سینه‌به‌سینه بود.

◄ آنجا سبک زندگی اردویی داشتید؟

نه، خوابگاه نداشتیم و هرکسی بعد از آموزش به خانه می‌رفت ولی محیط مرکز به حدی عالی بود که ساعت ۹ و ۱۰ صبح روزهایی که کلاس دانشگاه نداشتیم به مرکز حفظ و اشاعه می‌رفتیم.

◄ حمایت مالی هم از شما انجام می‌شد؟

حمایت مالی این‌گونه بود که در حفظ و اشاعه، کلاس‌های موسیقی برگزار می‌شد و ما درس می‌دادیم و پس از مدتی قراردادی می‌شدیم.

◄ از آنجا به رادیو رفتید؟

نه، من وارد رادیو نشدم. فقط یک ارکستر خصوصی متعلق به شیدا در رادیو بود. البته ارکستر عارف هم حضور داشت که از نوازنده‌های قدیمی خود رادیو محسوب می‌شد. برای این‌که بگویند مسئله‌ای وجود ندارد و رادیو فقط برای شیدا نیست، ارکستر عارف هم بود.

◄ می‌خواهیم به دوران قبل از انقلاب برگردید. در سال‌های ۵۴ تا ۵۸ چه اتفاقی افتاد و در مرکز حفظ و اشاعه روش چگونه بود؟

روش کار و انتقال مفاهیم به‌صورت سینه‌به‌سینه بود. دو ارکستر بودند که یکی متعلق به علیزاده بود و شفیعیان هم ارکستر دیگری داشت. لطفی به‌عنوان اولین نفر از جمع بیرون رفت. سپس علیزاده و شکارچی و ... به سمت چاووش رفتند.

◄ این اتفاقات بعد از انقلاب رخ داد؟

بله، یکی از ارکسترها برای حدادیان بود که نی می‌زد و با شفیعیان، ارکستری را تشکیل داده بودند. ارکستر دیگری را هم علیزاده داشت. یادم می‌آید مدتی پرویز مشکاتیان چند آهنگ با خانم پریسا ضبط کرد اما ادامه نداشت.

◄ شما هم با خانم پریسا همکاری داشتید؟

بله، من سال ۱۳۵۷ یک آلبوم کامل با ایشان در قالب همان مرکز حفظ و اشاعه کار کردم.

◄ بانوانی که در مرکز حفظ و اشاعه حضور داشتند چه کسانی بودند؟

مارتا مانی زاده و رؤیا حلاج سنتور می‌زدند و پروانه حاج غلامحسینی تار می‌نواخت. خانم‌ها همین دو، سه نفر بودند و بیشتر نوازندگان را آقایان تشکیل می‌دادند.

◄ در مرکز حفظ و اشاعه آموزش هم می‌دیدید؟

نه، فقط سبک‌هایی را به ما می‌گفتند. مثلاً استاد سعید هرمزی، استاد فروتن و ... بودند که اگر سؤالی داشتیم از وجود آن‌ها استفاده می‌کردیم ولی ما در دانشگاه نخبه شده بودیم.

◄ مرکز حفظ و اشاعه بعدها به سمت تشکیل و پرورش اعضای ارکستر رفت؟

نه، ارکسترها حتماً باید ۶، ۷ نفر می‌شدند که مرکز حفظ و اشاعه برنامه‌ای برای این کار نداشت.

◄ یعنی هدف مرکز حفظ و اشاعه، ساختن ارکسترهای بزرگ نبود؟

خیر، اصلاً.

◄ بعد از انقلاب، ظهور چاووش و سپس تعطیلی حفظ و اشاعه رخ داد. فکر می‌کنید این مرکز چرا تعطیل شد؟ چون به باور بسیاری از اهالی فن، موسیقی ما هنوز هم که هنوز است از همان کسانی سیراب می‌شود که در حفظ و اشاعه بودند...

عده‌ای نتوانستند مرکز حفظ و اشاعه را نگه دارند. بعد هم برخی از شاگردان آواز آمدند و این مرکز را از بین بردند. کم‌کم بعد از انقلاب، مرکز حفظ و اشاعه کمرنگ شد و درنهایت از بین رفت. چون می‌گفتند فرح پهلوی از این مرکز حمایت می‌کرده است و آن را به مسائل سیاسی ربط دادند.

◄ بعد از انقلاب، چاووش به راه افتاد. چرا شما به این گروه نپیوستید؟

چون ایدئولوژی آن‌ها را دوست نداشتم. من از بچگی به خداوند معتقد بودم. مثلاً رضوی سروستانی یکی از کسانی است که نمازخوان بود و من را دوست داشت. دکتر صفوت هم چنین نگاهی داشت و نگاه من نیز الهی بود.

◄ چاووش تا یک‌زمانی پیش رفت اما عملاً به‌جز برای یک عده خاص، دیگر مجالی برای فعالیت نبود. سازها شکسته شد و مخالفت‌هایی صورت گرفت و در ادامه هنرمندانی بیکار شدند. شما بعد از انقلاب چه قدر تحت تأثیر این اتفاقات قرار گرفتید و درمجموع بر شما چه گذشت؟

من آلبومی برای پریسا ساخته بودم که نواری یک‌ساعته است. بعد از انقلاب که صدای زن قدغن شد، به‌شدت توی ذوقم خورد و به اتاقم رفتم. ۶ ماه پیش از آن‌که انقلاب شود یک کنسرت هم با رضوی سروستانی برگزار کردم. تازه ارکستر را تشکیل داده بودم و لباس‌های جشن هنر شیراز را هم برای ارکستر خودم یعنی «مشتاق» که الآن به «مولانا» تغییر نام داده، دوخته بودند. همه این برنامه‌ها که به هم خورد، من به مدت چند سال مریض شدم.

◄ اعضای گروه «مولانا» را چه کسانی تشکیل می‌دادند؟

این گروه در سال ۱۳۵۶ و به حمایت از دکتر داریوش صفوت، فعالیت خود را با بانام «مشتاق» آغاز کرد. خودم بانی ارکستر «مشتاق» بودم. باید بگویم که پیش از آن من ارکستر فوق‌برنامه دانشگاه را هم در سال ۱۳۵۴ داشتم. ارکستر فوق‌برنامه دانشگاه تحت هدایت آقایی به نام فرزانه بود. به او گفتم «همیشه دوست داشتم سرپرستی و آهنگسازی کنم.» چون کله‌شق بودم! آنجا ارکستری از بچه‌های هنرهای زیبا تشکیل داده بودند. سال دوم یا سوم دانشگاه بودم و تجربه سرپرستی را در فوق‌برنامه دانشگاه داشتم. من ابتدا از اسم «مشتاق» خوشم نمی‌آمد. ۵، ۶ ماه به خاطر دکتر صفوت که می‌گفت مشتاق علی شاه کرمانی، کسی بوده که سیم چهارم را به سه‌تار اضافه کرده است، به احترامش نام ارکستر را «مشتاق» گذاشتیم ولی بعد نامش را تغییر دادیم. سال ۱۳۵۶ اولین کنسرت رسمی مرکز حفظ و اشاعه را در تئاتر شهر اجرا کردم. در گروه مولانا، هادی آرزم کمانچه، محمود فرهمند تنبک، بهزاد فروهری نی، جمیل عندلیبی قانون و پروانه حاج غلامحسینی عود می‌زد و از سال ۱۳۷۱ فرهاد، برادرم هم به گروه‌مان اضافه شد.

رویداد

در یادبود زنده‌یاد تیمورپور مطرح شد

هنرمندی که فریاد داشت ولی ساکت بود

همدلی| مراسم یادبود شهریار تیمورپور طراح چهره‌پردازی و نقاش در خانه هنرمندان ایران برگزار شد. به نقل از روابط عمومی خانه هنرمندان ایران، مراسم یادبود شهریار تیمورپور طراح چهره‌پردازی و نقاش جمعه ۲۳ دی در سالن شهناز خانه هنرمندان ایران برگزار شد.

در این برنامه، بیتا عالی‌مهر از شاگردان این هنرمند روی صحنه آمد و گفت: ای‌کاش این حمایت‌ها زمانی که هنرمندان حضور داشتند، انجام می‌گرفت. باعث تأسف است که ایشان را کنار خودمان نداریم. من سال‌های زیادی آقای تیمورپور را می‌شناختم، از او نقاشی یاد گرفتم و شهریار تیمورپور در این راه من را بسیار تشویق می‌کرد.

عالی‌مهر با اشاره به برگزاری اولین نمایشگاه شهریار تیمورپور در نگارخانه شیخ هادی مطرح کرد: او جهتی به زندگی من داد و به سمتی از هنر گرایش پیدا کردم که بسیار ارزشمند است. امیدوارم قدردان هنرمندان تا زمانی که در این دنیا هستند، باشیم و از هنرمندان به‌موقع و به‌جا قدردانی شود.

در ادامه مقصود نعیمی‌ذاکر مدیرعامل خانه تئاتر روی صحنه آمد و گفت: فکر می‌کنم آدم‌ها موقعی به بهشت می‌روند که از خودشان معنایی به‌جا بگذارند. به دوستان گفتم آثار ایشان را آماده کنند تا ترکیبی را ایجاد کنیم و کتابی از او به‌جا بماند. رسالت انجمن‌ها همین است که مواظب هم در موقعیت‌های خاص باشند، هر کاری هم از من بربیاید دریغ نمی‌کنم و امیدوارم آثارش به دست افرادی برسد که دیده شود.

سپس رؤیا تیموریان بازیگر سینما و مدیر گروه سفیر مهربانی خانه تئاتر پشت تریبون قرار گرفت و توضیح داد: تصور می‌کنم خارج از وظایف انسانی مسئولیت‌های هنری کارهایی را در روزهای پر از غم و رنج بر دوش ما می‌گذارد پس به نظرم راه‌هایی وجود دارد که می‌تواند ما را از تنهایی درآورد. از همین رهگذر پیشنهادی دادم که از آن استقبال شد، درواقع فکر کردم در این روزگار بهترین کاری که می‌توانیم بکنیم همدلی، دل‌بستگی، احترام و تقدیر از دوستان و همکارانی است که در خانه هستند، فعالیت ندارند یا در شرایط ویژه‌ای از زندگی هستند، در چنین شرایطی سر زدن محترمانه به آن‌ها می‌تواند افراد را چندساعتی را خوشحال کند، این پیشنهاد را دادم و آقای ذاکر دنبالش را گرفت خانم مریم رحیمی مدیر اجرایی «سفیر مهربانی» هم خیلی کمک کرد. فکر می‌کنم بعدازاین به دلیل اینکه استقبال زیادی از این موضوع شده است، مسئولیت ما خیلی بیشتر خواهد شد. همین‌جا می‌خواهم دوستانی که توانایی و حوصله دارند به ما بپیوندند و هر پیشنهادی دارند به ما بگویند.در ادامه سیدعلی تدین کارگردان و مدرس تئاتر روی صحنه آمد و گفت: ای‌کاش خود شهریار بود، این مراسم باید زمانی برگزار می‌شد که خودش بود، او را از سال‌های خیلی پیش می‌شناسم ما خیلی باهم دوست بودیم و حالا نمی‌دانم از کدام ویژگی او سخن بگویم.بعدازآن، اصغر همت بازیگر سینما و تئاتر پشت تریبون قرار گرفت و بیان کرد: شهریار خاص بود، در ظاهر ساکت و آرام اما درواقع پر از فریاد بود، آن‌هایی که شهریار را از نزدیک دیده بودند و می‌شناختند، می‌دانند من چه می‌گویم. او به نظرم سمبل واقعی هنرمند امروز ما بود؛ هنرمندی که باوجود همه استحقاقی که دارد ارج نمی‌بیند. شهریار در خلوت خود فریادها داشت اما آن‌قدر ظاهر آرام صبور و متحملی داشت که گفتنی نیست. وقتی با همه صداقتی که داشت، صحبت می‌کرد متوجه می‌شدیم چقدر متحمل بوده است برای به دوش کشیدن این‌همه رنج.

او بابیان اینکه شهریار تیمورپور خلاقیت داشت، اظهار کرد: او پشت پوسترهای نمایشنامه‌ها که در تعداد زیاد چاپ می‌شد، نقاشی می‌کشید و کارش خیلی ارزشمند بود. درواقع بهترین استفاده را از این پوسترها می‌برد. او خیلی شانه متحملی داشت، این‌همه فشار زندگی او را خم نکرد، همیشه سعی می‌کرد استوار باشد، شاید این درددل‌های خصوصی بود که درونش را بیرون می‌ریخت و چاره‌ای به‌جز تأسف نبود. شهریار نمونه بارز هنر و هنرمند در این مملکت بود، بااین‌حال با همه توانایی‌هایی که داشت ارج‌وقرب ندید. علاوه بر چند نقاشی، دو گلدان استوانه‌ای از او به یادگار دارم همیشه وقتی‌که گل در این گلدان می‌گذارم یاد شهریار می‌افتم، او با کارت‌های تلفن و کارت هدیه و... نقاشی می‌کشید که ناشی از نبوغ او بود. من از آن روزگاری که بر شهریار گذشت دلم پر است. البته هیچ جای امیدواری برای شهریارها در این مملکت نیست چون مملکتی که از همان اول هنرش را حذف می‌کنند تکلیفش مشخص است.

پس از پایان این مراسم، نمایشگاه فروش آثار مرحوم شهریار تیمورپور در گالری تابستان خانه هنرمندان ایران افتتاح شد. این نمایشگاه تا ۳۰ دی میزبان علاقه‌مندان است.